

متن پرسش

سلام علیک و ریحانه. استاد عزیز متنی را برایتان ارسال کردم که امسال این حقیر کمترین راهی برای در میان گذاشتن آن، جز با شما نیافتم. یعنی جایی هم نبود که این یادداشت ناچیز از شخص ناچیزی را بازگو کنم. امیدوارم که این وجیزه این حقیر باعث تضییع وقت آن عزیز نباشد و اگر هست از خواندنش صرف نظر کنید تا زحمتی از ما بر شما نباشد. (وَفَقَّ اللَّهُ بِسَبْحَاتِ أَيَّامِهِ).

بسم الله الرحمن الرحيم: حاج قاسم ها و امتداد معنابخشی به تاریخ فردای انقلاب اسلامی سخن از تقوا و سخن از حضور در عالم دینی سخنی است بس رفیع و بزرگ و شامخ که انسان در این تاریخ آن را در جبهه‌های جنگ به خوبی چشیدند، ما در آن برهه دشمن کم نداشتیم، مشکل کم نداشتیم. زیر ساخت نداشتیم، صنعت و قدرت و تکنیک را در اندازه مقابله با دشمن آن روز نداشتیم اما یک چیز بود که ما را در همان داشته‌های اندک، قدرتمند می‌کرد، آزادی می‌بخشید و احساس تعالی در ما موج می‌زد و آن، ساحتی از معنا و افق ایمانی‌مان بود که در صحنه زندگی‌مان حاضر و مشهود و ملموس بود. آوینی که رضوان خدا بر او باد رشحه‌هایی و لمعه‌هایی از آن حضور را برای‌مان به تصویر کشید، اما چه کنیم که نسل بعد از جنگ، زبان فهمی که آوینی از حضور تاریخی‌مان فهمیده بود را نداشتند تا ما را با همان حضور به ادامه حیات قدسی در تسخیر عالم تکنیک و غرب مدرن، خود را ادامه دهیم و معنا را اصالت ببخشیم و خطر نهیلیسم را در زیر پوست آتشی که به زودی خاکستر می‌شود که همان تمدن رو به افول غرب می‌باشد، نسپاریم! اما چه می‌شود گفت که این فهم آوینی در اندیشه افق توحیدی و آرمانی امام بود که او را به این اندازه از حضور در تاریخ آخرالزمانی حاضر کرده بود و نه آوینی.

شهیدان بسیار که آنان را اثرگذار و حاضر و زنده در ادامه حیات انقلاب اسلامی می‌بینید، فقط دلیل عمده‌اش آن است که در افق معنایی انقلاب اسلامی و تاریخ فردای انسان معنوی گام برداشتند و فهمیدند راه انسان فردا، از امروز انقلاب اسلامی می‌گذرد و بنابراین خود را در آن حاضر کردند، و نه حاضر، بلکه علاوه بر حضور، دستگیر انسان‌هایی شدند که می‌خواهند از این درد به استخوان رسیده پوچی مدرن، پناهگاهی بجویند؛ و این دست‌اشارت شهادت که پناهگاه امن انسان را نشان می‌دهد، پناه در پناه انقلاب اسلامی با امید به فردای قدسی در تار و پود حیات زندگی انسان ابدی. شما حاج قاسم را اگر در این بُعد و ساحت از حضور نیابید، باید بگویم که فقط او را در حد شخصیتی قدسی برای عرض ارادتی بیش‌تر تکریم نکرده‌اید. اما حاضرشدن در حیات حاج قاسم از جنس دیگری است. حضوری است به ابعاد آن که خودتان در همان عالمی که حاج قاسم حاضر شده است، حضور

پیدا می‌کنید و این غیر از عرض اردات و تکریم است که البته این هم لازم است اما سخن بیش از این است. لازم است تا با هم در ساحت آزادی حضور انسان سخن بگوییم، سخنی از جنس آزادی در سایه استقلالی که شهدا انگشت اشاره‌شان را به آن سو گرفته‌اند و بعید می‌دانم که انسان مشتاق آن اشارت نباشد. اگر نشانه این اشتیاق را از من بپرسید شما را به آن تشییع پر شکوه آن سردار ارجاع می‌دهم، آنجا که برای چند روزی انقلاب اسلامی با عالم گشوده معنایی خویش، برایمان به ظهور آمد تا وجه دیگری از آزادی و استقلال را به شهود همگانی انسان این عصر بکشاند، اگر چه این شهود همگانی رخ نشان داد، اما باز در خفا رفت؛ و این خاصیت انکشاف حقیقت است که از وجهی گشوده است و از وجهی در خفا، و اگر انسان می‌خواهد آن شهود را ادامه دهد چاره‌ای ندارد جز آن‌که در آن ساحت و آن عالم حاضر شود و اگر ما بعد از حاج قاسم در پی این نباشیم که آن افق معنایی را امتداد ببخشیم و «خود را» و «حیات تاریخ» و «سیاست خود» را در آن حاضر کنیم، این سالگرد ها بعد از چند سال چیزی جز تکریم نخواهد بود. اما سخن ما از آن حیاتی بود که با آمدن پیکرهای این شهدا، ما و جوانان و ملت را در برگرفت و نشان از ظرفیت‌هایی بس فراتر از عالم امروزین جهان‌های دیگر در خود داشت که این جز با امتداد معنایی آن و حضور در آن ساحت امکان پذیر نخواهد بود.

آری! می‌دانم که از افقی روشن به الفاظی مجمل اشاره می‌کنم و مگر جز این است که ساحت معنا را جز با اجمال و البته ظهور اشارات در قالب عبارت نتوان بیان کرد و برای حضور در آن عالم نیازمند توجه و نظر به آن اشارت است تا در آن حاضر شویم؟ شاید برخی گمان کنند حتما باید کاری کرد، یا فعالیتی یا چیزهایی از این دست! اما می‌گویم نه! کافیست تا آن اشارت را تصدیق کنید و دل را به آن توجه دهید تا شما را در برگیرد، آنگاه از آن پس این حقیقت است که شما را در بر می‌گیرد و با شما سخن خواهد گفت.

باز اگر شاهدی بر این سخنان بخواهید، باید بگوییم که حضور در افق یا ساحت یا عالم معنا از آن جنسی است که شهدا با تصدیق آنچه بر قلب امام می‌گذشت در جبهه‌ها یا در تاریخ انقلاب اسلامی حاضر شدند و این حضور، آنان را تاریخ‌ساز کرد و در برگرفت. و این چنین است که می‌بینی امروز، تاریخ را و بهتر بگوییم انسان‌های این نسل را رهبری می‌کند آنچنان که در تشییع پیکرهای شهدای گمنام در لرستان دیدید، یا چرا فقط شهدا؟! مگر مردم هم اینگونه نبودند که امام را تصدیق کردند و امام را با قلب خود یافتند و اینچنین حکومت طاغوت را به زمین زدند و تاریخی از معنا، آن‌ها را در برگرفت؟! آنچنان که در آن سال‌ها مردم با سبک خاص توحیدی از همان جنس امام با یکدیگر زندگی می‌کردند، مثل پشتیبانی‌های جنگ، مثل همراهی‌ها، مثل جهاد سازندگی.

آری! وقتی از آن وجه غافل شدیم غلبه عالم مدرن، فضای خالی توجه‌مان را که آینده قدسی بود، فرا گرفت و ما با غفلت از غیب انقلاب، گرفتار پوچی عالم مدرن شدیم و حالا داریم از این خلأ، فریاد می‌زنیم اما نمی‌دانیم چه بر ما گذشته یا چه مان شده است؟؟؟؟!! سخن این است که انقلاب باز هر بار

با اشاراتی به ما رو می‌کند آن‌هم در روزگارانی که سخت از ظلمت‌ها رنج می‌بریم و ماییم و پوچی‌های فراوان و آرزوهای دست‌نیافتنی و آزادی‌هایی که در قعر اجبارهاست، اما ما آن را به اسم آزادی پذیرفته‌ایم.

سخن از این بود که باید حاضر شد تا افق معنایی انقلاب اسلامی جای ما را در ادامه حیات قدسی و فردایی‌مان تعیین کند و امتداد ما، فردایی برای فردای حیات بشر باشد، کاری که شهدا کردند و ما نباید به راحتی از آن بگذریم. شهدا از حضوری که توحید محمدی آن را به بشر هدیه کرد به راحتی نگذشتند و خود را در نسیم روح‌بخش و آزادی‌بخش آن حاضر کردند و معنا بخشیدند. این‌که ما نتوانستیم این وجه یا این عالم از عالم انقلاب اسلامی را پیش روی این جوان بگذاریم تا احساس عقب‌ماندگی از آرزوهایی که مدرنیته برایش ساخته است را، آرزوهای خود نداند و از رنج نرسیدن، احساس پوچی نکند و دست به تلاش‌های بیهوده نزند، یا در آخر خودکشی نکند؛ نشان از ضعف انقلاب اسلامی نبود، نشان از نبود زبانی است که این سخن را با او در میان بگذارد. ما برای امتداد ساحت معنایی انقلاب در «رسانه» و در «سیاست» و در «فرهنگ» نیاز به آوینی‌ها داشتیم تا سخن او بازتاب حضور تاریخی‌مان باشد و در این جنگ ابر رسانه‌ای غرب، دست خالی نمانیم و دست پر بودن‌مان را با لوازم حیات عالم مدرن نسنجیم.

آری! باید گفت که کسی برای آزادی خودکشی نمی‌کند، این جبر عالم پوچی است که افراد را وادار به خودکشی می‌کند. انسان‌های آزاده یا آزادی خواه، شهید می‌شوند، نمی‌میرند. آزادی، پشتوانه معرفتی و عشق می‌خواهد نه هوس. اگر در این دوران کسی به دنبال آزادی برای بشر می‌گردد باید آن را در افق آرزوی متعالیه شهدا پیدا کند، زیرا انسان، موجودی تک‌ساحتی نیست تا آن را در امتداد یا ادامه تاریخ غرب جستجو کند و اقتناع شود، بلکه انسان هویت کشیده‌ای از زمین تا آسمان دارد که باید او را در اتصال و آزادی ملکوتی‌اش معنا کند. اگر امروز انسان، از این پوچی رنج می‌برد به خاطر آن است که این زمانه او را افناع نمی‌کند، آنچه او می‌خواهد و طلب اوست به او نداده است، در اصل طلبکاری انسان امروز از خودش است، از این سردرگمی‌ها، از این بن بست‌های زندگی مدرن، از این وابستگی‌ها و دلبستگی‌های زندگی دنیایی است که راه به او نمی‌دهد تا آن‌گونه که می‌خواهد در زمین حاضر باشد و این را اگر می‌خواهید مستنداً ببینید در تشییع پیکرهای شهدا و خصوصاً حاج قاسم ببینید؛ این نشان از چیست؟

بنده کاری به تحلیل‌های سیاسی این تشییع ندارم، به دنبال هویت این تشییع می‌گردم، آنچنان که اشارت‌هایش را در سخنان رهبر عزیزمان می‌توان پیدا کرد، اشارت‌ها و تحلیل‌های قدسی و معنایی پشت صحنه انقلاب اسلامی. بنابراین انسان زندگی خود را در زمین و در زندگی زمینی، مطلوب نمی‌یابد و آنچه می‌خواهد را پیدا نمی‌کند، این‌جاست که آن افق‌های معنایی و اشارت‌های قدسی جا پیدا می‌کنند و محور و محل تأملی می‌باشند برای سخن با انسان. اما باید زبان آن سخن را پیدا کنیم

و گوشی که تشنه این سخنان است و قلبی که در انتظار این وجه از آزادی گمشده انسان می‌گردد، چرا که آنچنان که گفتیم انسان آماده حضور در لایه‌های برتر از افق زمین است، به آن دلیل که زمین، او را در طلبش یاری نکرد و به آنچه که می‌خواست نرساند و او را در بسیاری از بن‌بست‌های نرسیدن و آرزوهای تحقق نیافته‌اش، به پوچی رساند و حال، احساس جبر می‌کند. اما به خدا قسم! که این جبر، جبر دینی نیست و این دعوای چادر و حجاب و شریعت نیست، این بهانه پوچی انسان تاریخ است که هر روز در این عصر و زمان، سردرگمی‌اش را با یک چیز بهانه می‌کند و گرنه انسان در لایه‌های پنهان خودش و در آن بنیاد فطری‌اش، راه آزادی را به رهن این عالم گذاشته است و نمی‌خواهد که آن را از گرو این رهن آزاد کند، تا چشم‌انداز دیگری از زندگی را پیش روی خود حاضر ببیند و گرنه به نظر این حقیر، هیچ‌گاه انسان به اندازه امروز آماده ارتباط با عالم معنا نبوده است، چون هیچ‌گاه مثل امروز، کارِ ناکامی آرزوهای بر باد رفته غرب را نچشیده است. بنابراین امروز آوینی‌هایی می‌خواهیم تا زبان اشارت این، ساحتی که انسان گم کرده است باشیم و حاج قاسم‌هایی که با حضورشان مشعل امتداد این افق باشند و انتظار را اگر انتظاری در به حضور آمدن ظهور حقیقت پشت حقیقت بدانیم، انتظار را درست فهمیده‌ایم. انتظار یعنی آوینی بعد از آوینی و حاج قاسم بعد از حاج قاسم و گشودگی در دل تاریخ تاریخ آخر الزمان و حضور بعد از حضور و شهدا آیت و نماد حاضر شدن در فرهنگ انتظار می‌باشند که ما می‌توانیم نسل امروز را با زبان و سخن شهدا به آزادی دعوت کنیم، زبانی که جهان‌های دیگر از ارائه آن ناتوانند.

اگر چه سخن، بیش از آنی است که در این جا به میان آمد ولی باید یکی دیگر از راه‌های امتداد اشارت‌های قدسی را در گفتگو و در میان گذاشتن این سخن‌ها با یکدیگر بررسی کرد. حسابش را بکنید این افق‌ها و اشارت‌ها و حضورها به اشارت‌ها در کلام و سخن نخبگان و در عینیت رفتار سیاسی جامعه به میان آید، آن‌گاه به وضوح خواهیم دید که آزادی دیگری به میان می‌آید که وجه متعالی انسان در پی آن حاضر بود و طلب داشت..... والسلام علیک و رحمت الله

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با این که نمی‌دانم جنابعالی چه کسی هستید و از کدام دیار سخن می‌گویید؟! ولی هرچه بیشتر به سطر سطر نوشته‌هایتان نظر می‌کنم، بیش از پیش خود را به جنابعالی نزدیک می‌بینم و فکر می‌کنم این از اسرار این تاریخ است که افراد، اگر یکی در شرق عالم است و دیگری در غرب عالم، تا این اندازه در نزد همدیگر حاضرند. جنابعالی نمونه بسیار روشنی از این قصه و از این نسل هستید و بازگوکننده سخن بسیاری از خواهران و برادرانی هستید که حتی با سکوت‌شان، همه این گفته‌های گفتنی که فرموده‌اید را می‌گویند و ما می‌شنویم. به گفته جناب آیت الحق محمد بلخی:

از ساحتِ معنابخشی در افق ایمانی سخن گفتی و از سید اهل قلم که نه به دیروز و امروز، که به فردای ما و فردایِ فرداهای ما نظر داشت؛ یاد کردید. این است آن سَرّی که در اسرار نهفته است و نسل ما به کمتر از این اسرار قانع نمی‌شود. از بنده پرسیدند در این سفر اربعینِ سلیمانی چه یافتید؟ و بنده تنها توانستم این‌طور جواب بدهم:

«با سلام: مگر نه آن است که «هرکه را اسرار حق آموختند/ مَهر کردند و دهانش دوختند»؟ یا باید بگوییم این جمعیتی را که ما در این دو روز دیدیم، را ندیدیم! و یا اگر دیدیم، به من بگو در این حضور، آری! در این حضور چیزی بود که بتوان با کلمات آن را وصف کرد. اصلاً مگر آن‌جا کلمات طاقت خودنمایی داشتند که به کمک آن‌ها بتوان آنچه بود را وصف کرد؟! یقیناً اسراری در کار است و هیچ فکری امکان درک این اسرار را نخواهد داشت و اگر وصفی صورت گیرد، یقیناً آن وصف‌ها، گزارش آن اسرار نیست. و باز باید در حیرانیِ سخنی ماند که گفت: «من گنگِ خوابیده و عالم همه کر/ من ناتوان ز گفتن و خلق از شنیدنش». ناتوان از گفتنی که گنگِ خواب‌دیده باید بگوید، اوج وصف‌ناپذیری چیزی است که او دیده است، هر چه می‌خواهیم از آنچه در این دو روز در وصف جمعیتی که با آن روبه‌رو شدیم، بگوییم؛ بیش از آن نیست که اظهار شود که «صاحب‌دل بداند آن چه حال است». و عجیب آن‌جا است که اسرار، نه‌تنها گفتنی نیست، دیدنی هم نیست، فکر کردنی هم نیست.»

اگر فرمودید حاضرشدن در حیات حاج قاسم از جنس دیگر حضور است؛ باز باید تنها منتظر ماند بدون آن‌که در انتظاری که هستیم، تصور چیزی را داشته باشیم، نه! فقط باید منتظر ماند، انتظار امری فراتر از آنچه امروز در تصور داریم، ولی در شب قدر این تاریخ می‌دانیم چیزی در پیش است که نه‌تنها فرشتگان، بلکه «روح» آن فرشته فرشتگان نیز باید به صحنه آید، چیزی که در گفته‌های جنابعالی به مشام می‌رسد. گفته‌هایی که اصرار بر «اشارات» دارد، اشاراتی که به گفته جنابعالی تنها «دل» می‌تواند تصدیق کند و «جان» را در بر بگیرد تا حاج قاسم‌گونه، تاریخ‌ساز شویم. آری! تاریخ‌سازشدن یعنی بگذاریم همچون حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بازگوکننده اشراقی باشیم که پیش آمده است و نگران هیچ چیز نباشیم. همچنان‌که حضرت امام فرمودند:

«مگر بیش از این است که فرزندان عزیز اسلام ناب محمدی در سراسر جهان بر چوبه‌های دار می‌روند؟ مگر بیش از این است که زنان و فرزندان خردسال حزب الله در جهان به اسارت گرفته می‌شوند؟ بگذار دنیای پست مادیت با ما چنین کند ولی ما به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم.»

همه سخن و سخن همه دل‌ها آن‌گاه که دل‌ها زنده و بیدار باشند، یک کلمه بیشتر نیست و آن این‌که «این مائیم و خودمان» نه فردا، که همین امروز. حال باید در جستجوی خودمان به سراغ چه کسی

برویم که بیشتر از خودمان، خودمان باشد. به سراغ حضرت امام رفتیم، آری! در آن دوردست‌ها در «جلال» او بود که فهمیدیم راه ما به سوی او است ولی همچنان زمانه پیش آمد و پیش آمد تا بالاخره با حاج قاسم سلیمانی روبه‌رو شدیم به همان معنایی که در صدر اسلام، زمانه پیش آمد و پیش آمد تا با مولایمان علی «علیه‌السلام» روبه‌رو گشتیم و دیدیم چه اندازه درذیل ولایت حضرت امام خامنه‌ای «حفظه‌الله‌تعالی»، ما حاج قاسم هستیم، یا نه! بگو: چه اندازه به این مرد در عین دوربودن و غیر قابل دسترس بودن، نزدیکیم. گویا راهی است که هرچه برویم، می‌رسیم و باز باید برویم و فهمیدیم چرا در توصیف اولیای الهی فرموده‌اند: «هُمُ السَّبِيلُ».

بس است. آری! راه پیدا شد و خورشید طلوع کرد و افقی که در پیش است ما را می‌خواند، افقی که نه از آن بیگانه‌ایم، و نه به راحتی می‌توان بدان دست یافت. این قصه همه زندگی است که

«پس عدم‌گردم چون ارغنون ** گویدم که انا الیه راجعون» نه فردا و نه امروز، فقط در هستی خود که عین ربط به هستی هستی‌هاست. موفق باشید